

پژوهشنامه‌ی انجمن ایرانی تاریخ
سال اول، شماره‌ی 2، زمستان 1388، صص

تأثیرمتغیرشخصیت در فرایند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی ایران در واپسین دهه‌ی حکومت پهلوی دوم

نفیسه واعظ¹

چکیده

شخصیت محمدرضا شاه، سیاست خارجی ایران را تحت تأثیر قرار داد. این پیش فرض، برپایه‌ی "تئوری جیمز روزنا" و مبتنی است بر تأثیر متغیر شخصیت در تصمیم‌گیری در کشورهای توسعه‌نا یافته. در این مقاله، تأثیر متغیر شخصیت همراه با عوامل اجتماعی داخلی بر سرعت بخشیدن به فروپاشی رژیم مورد بررسی قرار می‌گیرد.

واژه‌های کلیدی: محمدرضا، تصمیم‌گیری، سیاست خارجی، ایران، شخصیت.

مقدمه

بازتاب‌های الگوی فکری و مولفه‌های شخصیتی محمدرضاشاه، به خصوص بر فرایند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی، از موضوعاتی است که در ایران مورد کم‌مهری پژوهش‌گران واقع شده‌است. هدف اساسی این تحقیق بررسی این پرسش اصلی است که خلق و نوع برداشت‌های محمدرضا چه تأثیری بر فرایند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی ایران بالاخص در دهه‌ی آخر داشته‌است؟ افزون بر آن پرسش‌های فرعی دیگری نیز به قرار زیر طرح شده‌است:

1. در انطباق بانظریه‌ی روزنا، طرح ویژه‌ی فکری محمدرضا چه بوده‌است؟
 2. بر پایه‌ی نظریه‌ی رایموند کاتل، صفات عمقی و براساس نظریه‌ی گوردن آلپورت، صفت اعظم محمدرضاشاه چه بوده و هر یک از آن صفات چه بازخوردی بر تصمیم‌گیری‌ها در حوزه‌ی سیاست خارجی بر جای می‌گذاشته‌است؟
 3. چه رابطه‌ای بین سیاست خارجی محمدرضا و سقوط رژیم پهلوی وجود دارد؟
- شالوده‌ی فرضیه‌ی حاضر به شرح زیر پی‌ریزی شده‌است:

در پویش تصمیم‌گیری در سیاست خارجی ایران، در دوره‌ی پهلوی دوم، ویژگی‌های شخصیتی و طرز تلقی محمدرضاشاه و اراده‌ی وی بر سایر متغیرهای تأثیرگذار مانند متغیر محیط ملی، نهادهای اداری و نظام بین‌الملل اولویت می‌یافت. همچنین به نظر می‌رسد، طرح ویژه‌ی فکری وی باز تولید قدرت امپراطوری ایران باستان و مدرنیزه کردن ایران بود و آن طرح، خط‌مشی‌گذاری برای امور خارجی را تحت تأثیر خود قرار می‌داد. صفات پایه‌ای

مبنتی بر الگوی امنیتی دست‌نشانده‌گی و همراهی با امپریالیسم بود، با وقوع انقلاب، وجود دارد.

شالوده‌ی نظری پژوهش

یکی از بنیادهای نظری این گفتار بر تئوری پیوند روزنا¹ گذاشته شده است. روزنا، بر آن است که رهبران سیاسی در جهان سوم، نقش اساسی در سیاست‌گذاری‌ها دارند و بر شاخص‌های فردی رهبری به خصوص بر طرح ویژه‌ی فکری هر فرد تأکید دارد و آن را زمینه‌ساز رفتار کشورها در نظام بین‌الملل می‌داند. متغیرهای اثرگذار بر سیاست خارجی از دید او به پنج متغیر تقسیم می‌شوند:

1. متغیر فرد (شخصیت تصمیم‌گیرنده)؛ این متغیر به برداشت‌ها، تصورات و ویژگی‌های انحصاری تصمیم‌گیرندگان که سیاست خارجی را تعیین و تحقق می‌بخشند، مربوط می‌شود.
2. متغیر نقش؛ این متغیر معمولاً به عنوان شرح مشاغل یا قواعد رفتاری مورد انتظار از شغل‌ها و مقامات تعریف می‌شود. هر فرد می‌تواند تصور خود را از نقش، از شرح وظایف آن نقش در قانون اساسی، اساسنامه‌های قانونی و لوایح کسب کند که این منابع حیطه‌ی مسئولیت‌های او را تعیین می‌کند و در عین حال بیشتر ممکن است زیر فشار انتظاراتی که دیگران از آن نقش دارند، قرار گیرد.

3. متغیر نظام اداری (بوروکراتیک)؛ این متغیر به اثر ساختار و فرایند یک حکومت بر تصمیم‌گیری در سیاست خارجی اشاره دارد. بوروکراسی روند پیچیده‌ای را در هر کشور

طی می‌کند، وزارت‌خانه‌ها، نهادها و سازمان‌های مختلف، منافع خود را در تصمیم‌گیری‌های مهم سیاست خارجی از راه بازی‌ها و رقابت‌های بوروکراتیک دخالت می‌دهند.

4. متغیر محیط ملی؛ عناصر سازنده‌ی قدرت ملی در کشورهای مختلف یکسان نیست و دولت‌های واقع‌گرا ناگزیرند، به گاه تصمیم‌گیری، ملاحظات ناشی از رده‌ی قدرتی خود را، در نظام بین‌الملل و متغیرهای زیست‌محیطی مثل ژئوپولیتیک و ژئوآکونومیک، وسعت، جمعیت، تکنولوژی، توانمندی نظامی و حتی روحیه‌ی ملی لحاظ نمایند.

5. متغیر نظام بین‌الملل؛ منظور از این متغیر تأثیر عواملی بر تصمیم‌گیری است که نسبت به کشور مورد مطالعه، بیرونی محسوب می‌شود. برای مثال، در دوره‌ی مورد مطالعه این گفتار و در فضای ساختار دو قطبی نظام بین‌الملل، ایران، تحت تأثیر شدید آرمان‌ها و صفات فردی شاه، رویکرد به غرب را در پیش گرفت. ایران عصر پهلوی، موافق وضع موجود در نظام بین‌الملل بود و در نتیجه‌ی این هم راستایی، یک‌بار در سال 6 - 1955 توانست به عضویت غیردائم شورای امنیت درآید، وضعیتی که تاکنون و پس از برتری 158 رای ژاپن بر 32 رای ایران در 26 مهر 1387، برای ایران تکرارناپذیر شده است. جان فوران، بر آن است "گشایش در نظام جهانی"¹ و سیاست حقوق بشر کارتر به طور نسبی زمینه را برای بروز انقلاب اسلامی در ایران فراهم کرد. برای راه‌یابی به تأثیر صفات فردی بر فرایند تصمیم‌گیری از تئوری‌های دو نظریه‌پرداز در رشته‌ی روانشناسی شخصیت، استفاده گردیده است.

گوردون آلپورت² بر آن است که صفات به سه دسته تقسیم می‌شوند:

1. صفات اعظم؛ منظور آن دسته از صفاتی است که استمرار و فراگیری داشته باشد.
2. صفات مرکزی؛ صفاتی که در مقایسه با صفات مرکزی از شدت و استمرار کمتری برخوردار است.

3. صفات ثانوی؛ به صفات نامستمر، ناآشکار و عمومیت نیافته‌تر فرد، گفته می‌شود. برپایه‌ی تئوری رایموند کاتل، صفت، ساختار روانی فرد را تشکیل می‌دهد که از مشاهده‌ی رفتار خاص انسان به آن می‌توان، راه یافت، از دید او هر انسانی، صفات عمقی و پایه‌ای دارد که از روی صفات صوری و از طریق تحلیل عوامل می‌توان به آن پی‌برد و در واقع این صفات زیر بنای شخصیتی فرد را می‌سازند.
در سطور آینده، مؤلفه‌های شخصیتی محمدرضا شاه و اثر آن بر سیاست‌گذاری در امور خارجی با توجه به سه نظریه‌ی فوق بررسی خواهد شد.

گفتمان‌های سیاست خارجی ایران در دوره‌ی پهلوی دوم

اهداف سیاست خارجی براساس ماهیت به سه دسته به شرح زیر قابل تقسیم‌بندی است:

1. اهداف خودگسترشی؛ به آن دسته از اهدافی گفته می‌شود که با تغییر وضع موجود به آن دست خواهد یافت و در واقع بیانگر آرزوها و خواست‌ها است.
2. اهداف خودحفاظتی؛ به آن گروه از اهدافی گفته می‌شود که یک کشور برای بقا و حفاظت از خود دنبال می‌کند و در واقع به سرجمع موقعیت خود قانع شده و خواستار حفظ وضع موجود می‌باشد.

3. اهداف خودانکاری؛ که در بر گیرنده‌ی اهدافی است که فرامنافع ملی به شمار می‌رود، این کشورها برای اهدافی مانند اتحاد، صلح بین‌المللی، علو اخلاقی در نظام بین‌الملل تلاش می‌کنند.

با توجه به این دسته‌بندی به نظر می‌آید که ایران در دهه‌ی اول دوره‌ی پهلوی دوم به لحاظ اهدافی، خودحفاظتی است و به وضع موجود و عدم تقسیم ایران به دو بخش ایران شمالی و ایران جنوبی، رضایت داده است. در سال‌های 1332-1329، خودگسترشی است و بنا به برداشت ویژه‌ای که از خود ایرانی‌اش پیدا کرده بود، خواهان رهایی از سلطه‌ی انگلیسی‌ها می‌شود و تقریباً تا یک دهه، پس از کودتا خود حفاظتی است، اما در سال‌های پایانی خود گسترشی است و در صدد کسب قدرت بیشتر و تبدیل شدن به قدرتی هژمون، در خاورمیانه می‌باشد. اما، گفتمان‌های سیاست خارجی ایران در دوره‌ی پهلوی دوم، صرف‌نظر از سیاست گفتاری و کرداری را می‌توان در موارد زیر، تقسیم‌بندی کرد:

1. استقلال‌جویی، رشد و رفاه اقتصادی 2. ناسیونالیسم مثبت 3. کمونیسم‌ستیزی 4. غرب-

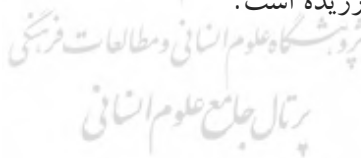
گرایی

1. استقلال‌جویی

این قاعده که: "تمنای استقلال در حافظه‌ی جمعی ملت ایران است." در دوره‌ی پهلوی استثنایی نیافت و کوشش‌های دولت برای رشد و پیشرفت اقتصادی ایران را می‌توان تکاپویی در تحقق همین اصل تعبیر نمود. مساعی دولت‌مردان ایران در جریان انعقاد پیمان سه جانبه بین ایران، انگلیس، و روسیه در بهمن 1320 و تأکید بر اصل حفظ استقلال، ماده

کشور، در سال‌های 1332-1329 و... همگی مصادیقی از اراده‌ی دولت‌مردان در عملی نمودن این اشتیاق ملی به شمار می‌رود، گذشته از آن در سیاست گفتاری محمدرضا شاه، نیز باز بر اصل حفظ استقلال ایران، تأکید می‌شد چنانچه، وقتی محمدرضا شنید که نیکسون تصمیم گرفته، در معامله‌ی آینده‌ی کشورهای غربی با مسکو، منافع ایران را لحاظ نکند، گفته بود: "اجازه نخواهیم داد معامله‌ی کثیف آنها صورت بگیرد... ایران، یک مهره‌ی بی-اختیار نیست که انگلیس و امریکا، هر وقت دلشان خواست آن را به این سو و آن سو ببرند." بار دیگری شاه به نخست‌وزیر یوگسلاوی، انتقاد خود را چنین بازگو نمود: "قدرت-های بزرگ معتقدند هرچه خودشان دارند، حق آنهاست، اما هرچه ما کشورهای کوچک داریم قابل معامله است."¹

شاه در مصاحبه‌های خود بارها بر این موضوع که اراده‌ی او معطوف به "کاهش نفوذ خارجی"² قرار داشته ابرام ورزیده است.



2. ناسیونالیسم مثبت

در دوران سی و هفت ساله‌ی سلطنت در عرصه‌ی سیاست خارجی، سه طرح به شرح زیر عملی شد. که هدف نهایی همه‌ی آنها حفظ استقلال بود ولی سرانجام در اثنای انقلاب اسلامی، این دولت به خاطر دست‌نشانده‌ی به یک قدرت بزرگ محکوم به سقوط شد. عناصر پایه‌ای سیاست موازنه‌ی منفی که در دوران ملی کردن صنعت نفت، به اجرا گذاشته

شد عبارت بود از: 1. توازن سیاسی 2. استقلال از قدرتهای خارجی 3. منع واگذاری امتیاز به بیگانگان.

این سیاست به معنای انزواطلبی نبود، بلکه بر عناصر کلیدی، زیربنا نهاده شده بود: "ملت می‌خواهد که خارجی از این مملکت برود... و لفظاً و معنأ استقلال او را محترم بشمارد. متعهدان به این سیاست بر آن بودند که هر مقطوع‌الیدی برای حفظ ظاهر هم که باشد طالب دست مصنوعی است و آن مقطوع‌الیدی که بخواهد مقطوع‌الیدین شود، خوب است خود را از مذلت زندگی خلاص کند."¹

با انجام کودتای 28 مرداد، دولت با اشاره‌ی محمدرضا سیاست ناسیونالیسم مثبت را در پیش گرفت. محمدرضاشاه برای سیاست ناسیونالیسم مثبت که احتمالاً با توجه به خصلت مرکزی، خودشیفتگی تمایل داشته که از آن با نام "دکترین محمدرضا" یاد شود، ابعاد و وجوه زیر را قایل بود:

"به فکر من ناسیونالیزم مثبت عبارت از زاویه‌ای است که حداکثر استقلال سیاسی و اقتصادی کشور را به طوری که با منافع آن کشور موافق باشد، تأمین نماید" و بلافاصله خود را به عنوان روح جمعی ملت ایران فرض کرده و اظهار می‌دارد "برای ما ایرانیان ناسیونالیسم مثبت، مفهوم گوشه‌گیری و جدایی ندارد... ما دوستی هرکشوری را می‌پذیریم به شرط آنکه چنین دوستی به استقلال ما لطمه وارد نسازد."²

در هر حال، عناصر چهارگانه‌ی سازنده‌ی سیاست ناسیونالیسم مثبت، به گفته‌ی محمدرضا عبارت بود از:

1. پشتیبانی صمیمانه از سازمان ملل و همراهی برای تخفیف تشنجات بین‌المللی
 2. تلاش برای امنیت دسته‌جمعی منطقه‌ای در خاورمیانه
 3. شرکت در برنامه‌های امنیت دسته‌جمعی با تشریک مساعی و دریافت کمک فنی و اقتصادی
 4. استحکام سازمان دفاعی حفظ حق حاکمیت و تمامیت ارضی کشور ایران و امنیت داخلی
- سه اصل از این اصول به مقوله‌ی امنیت و تمسک به روش‌های سخت‌افزاری برای تأمین امنیت باز می‌گردد که بازتابی از احساس شدید ناامنی، در شاه بوده است.
- اما سیاست ناسیونالیسم محمدرضا نیز چندان نپایید و در سومین گفتمان در سیاست خارجی دولت ایران از دهه‌ی 1340 به بعد به خواست و اشاره‌ی شاه، سیاست مستقل ملی در پیش گرفته شد. به نظر می‌آید متغیرهای مختلف درونی و بیرونی در اتخاذ آن خط مشی اثر گذار بودند، همانند:
1. دوران تنش‌زدایی در روابط دو ابر قدرت.
 2. کاهش توجه امریکا از خلیج فارس به دلیل پیامدهای جنگ ویتنام
 3. افزایش تدریجی قیمت نفت
- محمدرضا با سرمستی ناشی از درک چنان فرصتی، سمت و سوی اصلی جهت‌گیری اخیر خود را دست‌کم در سیاست گفتاری اینگونه بیان می‌کند:
- "خطوط اصلی این سیاست بر پایه‌ی اصول مشخص صلح‌جویی صمیمانه، هم‌زیستی و تفاهم با کلیه‌ی کشورها و جوامع با سیستم‌های حکومتی و ایدئولوژی‌های متفاوت،

چه در سطح بین‌المللی، پشتیبانی از هر تلاش جهانی برای تعدیل فاصله بین جوامع فقیر و غنی، همکاری بین‌المللی در مبارزه با بی‌سوادی و گرسنگی و بیماری و سایر بلاهای اجتماعی عصر حاضر طراحی شده است.¹

دیپلماسی ایران که مجری سیاست طراحی شده‌ی محمدرضا در امور خارجی بود از "1962 به بعد رنگ غلیظ ناسیونالیستی"² پیدا کرد و در عمل به باورداشت‌ها و ارزش‌های دینی جامعه با روابط رو به رشد با اسرائیل و عامل اجنبی شدن در هم‌داستانی با امریکا، بی‌اعتنایی صورت گرفت تا سرانجام بغض‌های فروخته ناشی از چنان خط‌مشی با وقوع انقلاب مفری یافتند.

3. سیاست کمونیسم‌ستیزی

پشتیبانی آشکار شوروی از مقاصد خودمختاری طلبان آذربایجان و کردستان، پس از جنگ جهانی دوم، خاطره‌ای تلخ، در سپیده‌دم قدرت‌یابی برای محمدرضا ایجاد کرد و این باور را شکل بخشید که خطر شوروی به مراتب از همه‌ی دشمنان ایران وخامت‌بارتر است، و بارها اظهار می‌داشت که: "برای کشورهای توسعه‌نیافته مسئله‌ی درک خطر بزرگ است که همان خطر جدید امپریالیزم کمونیسم می‌باشد."

محمدرضا بارها شوروی ترسی و دلهره خود از توسعه‌طلبی روس‌ها را این گونه بروز می‌داد: "این جا ایرانستان نخواهد شد."³

اما، در تمام سال‌های حکومت خویش، درصدد راه‌هایی برای برون‌رفت از وضعیتی که خود آن را "پیچیده و بغرنج" می‌خواند، بود و سرانجام راه را در هم‌پیمانی با غرب جستجو کرد. و شوروی نیز ضمن آنکه عضویت ایران در پیمان‌های ضد شوروی مانند بغداد را بر نمی‌تافت ولی در عین حال مراقب بود که به کلی پیوندهای دو کشور قطع نشود¹ و دو کشور به این آموزه‌ی دیپلماتیکی عمل می‌کردند که رابطه‌ی اصطکاک‌آمیز بهتر از قطع رابطه است و شخص محمدرضا شاه نیز در سال‌های تثبیت قدرت، درصدد ترمیم رابطه برآمد و گاه از کارت گردش به سوی شوروی با هدف دریافت امتیازهای بیشتر از امریکا بهره می‌برد.

بدین‌سان محمدرضا، هم‌پا با مخالفت با کمونیسم، به سازماندهی مناسبات ایران با دولت اتحاد جماهیر شوروی برآمد و پیرو چنان تصمیمی در 1962-1341 به رهبر شوروی اطمینان داد که به هیچ قدرت خارجی، اجازه‌ی تأسیس پایگاه نظامی ضد شوروی را در ایران نخواهد داد و از آن پس، بیشتر بر وجوه اقتصادی پیمان سنتو تصریح می‌نمود. شوروی، اشاره‌های شاه را تعبیر به حسن نمود و از علاقه‌ی شاه به گسترش مناسبات منطقه‌ای به سود اشتیاق خود برای "دستیابی به منابع طبیعی و به خصوص گاز ایران"² بهره‌برداری کرد و از بی‌مهری‌های متقابل تا اندازه‌ای کاسته شد.

غرب‌گرایی

یکی از مبانی سیاست خارجی ایران در دوره‌ی پهلوی را اتحاد با کشورهای غربی، تشکیل می‌داد، در همان گام نخست در جریان اشغال ایران، محمدرضا، همکاری با متفقین را لازم تشخیص داد در سال‌های بعد نیز، محمدرضا بازگشت خود را به قدرت، پس از کودتای 28 مرداد، مرهون امریکا می‌دانست.

هر قدر صفت بیگانه‌گریز محمدرضاشاه، او را از شوروی روی‌گردان می‌نمود، خصلت قدرت‌سای محمدرضا، او را به سوی امریکا می‌راند. بنا به دلایلی محمدرضا به یک قدرت غربی دیگر، یعنی انگلیس به شدت بدبین بود، چه او افزون بر آن که آن دولت را در توطئه‌ی برکناری پدرش از قدرت سهیم می‌دانست، نمی‌خواست بار نفرت عمیقی که رابطه با انگلیس، به ویژه پس از ملی شدن نفت در ایران، برای دولت‌مردان ایجاد کرده بود، را به دوش بکشد. و این پارانویا تا پس از انقلاب اسلامی که تصور می‌کرد انگلیسی‌ها انتقام 25 ساله‌ی پس از کودتا را از او و متحد فراقاره‌ای‌اش، امریکا با پشتیبانی از مقاصد انقلابیون ایران گرفتند، نیز او را رها نکرد. با این حال، گرچه انگلیس‌انکاری، مطلوب، اما برای سیاست خارجی در آن زمام مقدور نبود.

به نظر می‌آید سخت‌گیری که در روزگار کودکی درباره‌ی محمدرضا اعمال شد، سبب گردید وقتی برای تحصیل به سوییس رود، غرب را آرمان‌شهر خود بیندارد و تصمیم بگیرد در دوران پادشاهی نیز با روابط گسترده در صدد جلب پشتیبانی غرب از مقاصد خود برآید. و در آن میان برای او امریکا، مضرات و بلشته‌های امیر یالیسم‌های دیگر را نداشت و

قدرتی متفاوت و "احترام برانگیز"¹ بود. درسیاست گفتاری محمدرضا، اصل بر "تعادل میان دنیای غرب، اتحاد جماهیر شوروی، کشورهای اروپای شرقی و جمهوری خلق چین" تلاش برای همبستگی جهانی² قرار داشت. اما در سیاست کرداری، همه‌ی راه‌ها به غرب از نوع امریکابیش ختم می‌شد.

از دیگر دلایل گرایش محمدرضاشاه به غرب را می‌توان در بیگانگی نظام شاهنشاهی از مردم دانست که چون این نظام موجبات نارضایتی مردمی را فراهم کرد که در نهایت به انقلاب اسلامی منجر گردید، ناگزیر شد برای بقای خود از محیط بیرونی و بالاخص از امریکا یاری جوید.

سایر علل رویکرد به غرب عبارت بود از: افزایش کمک‌های امریکا به ایران و ایفای نقش حامی برای ایران، که در ازای آن شاه انتظار داشت که، فرمانروایی‌اش تحکیم شود و سرانجام نیز موفق شد شخصاً نوعی سیاست خارجی تدوین کند که هم، با خط مشی داخلی او هماهنگ باشد و هم بیش از هر چیز با سیاست وابستگی به ایالات متحده انطباق داشته باشد.³

نه تنها امریکا که دیگر کشورهای غربی نیز بر ابعاد غرب‌گرایی محمدرضا دامن می‌زدند زیرا به زعم آنان "شاه در منطقه‌ای که برای غرب دارای منافع اقتصادی و استراتژیک حیاتی بود یک هم‌پیمان با ارزش اما خودکامه"⁴ به شمار می‌رفت. این نگرش‌ها، بی‌تردید از چشم شاه دور نمی‌ماند و در شیفتگی او به غرب تأثیرگذار بود.

¹ - ماموریت برای وطنم، ص 611.

² - محمدرضا پهلوی، (1371)، پاسخ به تاریخ، ترجمه‌ی شهریار ماکان، تهران، شهرآب، ص 275.

ساختار تصمیم‌گیری در سیاست خارجی در دوره‌ی پهلوی دوم

در این دوره در ساختار حقوقی قدرت، نهاد سلطنت، مجلس شورا و هیأت وزرا از نهادهای اصلی در تصمیم‌گیری برای سیاست خارجی ایران بودند. محمدرضا در جایگاه پادشاه ایران، عالی‌ترین مقام قوه‌ی مجریه به حساب می‌آمد که بر طبق اصل 27 قانون اساسی مشروطیت "پادشاه مستقلاً حق انشای قانون را داشت و در صورت لزوم می‌توانست لایحه‌ای را به مجلس تقدیم نماید" آنچه که درباره‌ی ابعاد قانونی قدرت محمدرضاشاه به خصوص در حوزه‌ی مربوط به سیاست خارجی می‌توان گفت، آنکه وی از حق انحلال مجلسین برخوردار بود و علاوه بر برخورداری از حق تعیین روسای عالی‌رتبه‌ی نهادهای مهم، فرماندهی کل قوا نیز بود و بنابراین حق اعلام جنگ و صلح از دیگر وجوه قدرت فوق‌العاده‌ی وی به شمار می‌رفت. به این ترتیب ساختار قدرت قانونی شاه در ایران در ذات استبدادزا بود، چه رسد به آنکه محمدرضا نیز به لحاظ خصیصه‌های فردی میل به خودکامگی داشت. اما، در بعد فراقانونی و پنهان یا همان ساختار واقعی قدرت، در عمل یگانه مرکز تصمیم‌گیری در امور داخلی و خارجی به ویژه در دهه‌ی آخر، شخص محمدرضاشاه بود.

بر شالوده‌ی همان قدرت پنهان، قوای سه‌گانه‌ی کشور، کاملاً مطیع فرامین همایونی و اوامر ملوکانه بودند و شاه در سال‌های پایانی توانست خود را از سایه‌ی سنگین نخست‌وزیران مقتدری چون قوام، رزم‌آرا، مصدق و امینی برهاند و به چهره‌ی محوری، منبع و مرجع تصمیم‌گیری رژیم تبدیل شود.

محمدرضا، از شگردهای زیر برای تغییر چهره دادن به قدرت اول تصمیم‌گیری در مملکت بهره برد:

از عنصر نظری سلطنت که برپایه‌ی آن شاه دارای فرّ و شکوه ایزدی بود، همچنین بارها مدعی شد که ائمه‌ی معصومین را در خواب دیده¹ و خود و قلمرو تحت امرش، حفاظت شده‌ی آن‌ها است.

محمدرضا از راه‌های زیر به توسعه‌ی قدرت فراقانونی خود می‌پرداخت: موظف نمودن سفرای ایران به ارسال گزارش‌های روزانه "با تلکس رمزدار" به وزارت خارجه، گماردن اشخاصی با ضدیت شدید به یکدیگر در مصدر اموری که به نحوی به سیاست خارجی ارتباط نزدیک داشتند، تا مانع ائتلاف آنها علیه شاه شود، برای نمونه گماردن اردشیر زاهدی در سمت وزیر خارجه و انتصاب هویدا به عنوان نخست‌وزیر که با یکدیگر خصومتی دیرینه داشتند. به طوری که کار دشمنی آن دو در 1350 به جایی رسید که هویدا نامه‌ی اهانت‌آمیزی را که زاهدی به او نوشته، عیناً به دست شاه رساند و گفته بود "یا من در مقام نخست‌وزیری باقی می‌مانم یا اردشیر زاهدی در وزارت خارجه"² شگرد دیگر وی متعدد و متنوع نمودن منابع خبری بود و این امر در حفظ برتری اطلاعاتی شاه بر وزرا مؤثر واقع می‌شد.

افزون بر آن مامور ویژه‌ی اطلاعاتی³ در سفارت‌خانه‌های مهم می‌گمارد که موظف به ارسال گزارش بودند و رقابت‌های آن مامور با اعضای سفارت‌خانه در عمل هیچ خبری را

از چشم شاه پنهان نمی‌گذاشت، و برابعد قدرت شخصی شده¹ و انزوای چاره‌ناپذیر او می‌افزود. احمد میرفندرسکی تعبیر رسا و بس زیبایی از خودمحموری شاه، در سیاست خارجی که سبب وابستگی شدید کارکرد سیستم به وی را فراهم کرده بود، به قرار زیر به کار می‌برد:

"اعلیحضرت محمدرضا شاه مانند رهبر ارکستر است که تا زمانی که او چوبش را بلند نکرده هیچ سازی نباید به صدا درآید."²

وی، همچنین درباره‌ی روند معیوب شدن ساختار تصمیم‌گیری اظهار می‌دارد که: "فعالیت وزارت خارجه در دوره‌ی اشغال ایران منجر به قرارداد سه جانبه شد. زیرا در آن سال‌ها وزیر خارجه در اتخاذ فعالیت خارجی نقش درجه اول داشت، بعد از آن مرکز قدرت از هیأت دولت به اعلیحضرت و پس از انقلاب سفید قدرت به تمامی در دست اعلیحضرت قرار گرفت."³

اما، هوشنگ مهدوی بر آن بود که حتی در رخدادهای دهه‌ی اول سلطنت "از وزارت خانه خارجه اسکلتی باقی نماند و نتوانست نقش مهمی در سیاست خارجی کشور ایفا کند."⁴

وزارت امور خارجه

وزارت امور خارجه همانند ارتش به صورت ابزاری در اجرای تصمیمات شاه درآمده بود و با هدف تجمع بیشتر قدرت به سفیران ایران در کشورهای بیگانه فرمان داده بود که "از مراجعه‌ی مستقیم به نخست‌وزیری اجتناب ورزند." شاه به دکتر جلال عبده وزیر خارجه‌ی وقت (1338) گفته بود: "وزیر امور خارجه واقعی خود من هستم و شما فقط مجری اوامر خواهید بود."¹

ورود غیر قانونی شاه به حریم قدرت تصمیم‌سازان و تصمیم‌گیران سیاست خارجی را می‌توان از تواتر کاربرد "بنا به فرمان همایونی" و "بنا به امر ملوکانه" که به خصوص در اسناد و گفتار متصدیان سیاست خارجی خصوصاً در دهه‌ی آخر به کار می‌بردند را فهمید به طوری که شاه سرانجام به "داور مطلق در امور دیپلماسی" تبدیل شد.

البته در مورد نادری، وزیر خارجه‌ای چون اردشیر زاهدی، شاه را ناگزیر به اذعان به شأن تصمیم‌گیری وزارت خارجه می‌نمود، برای نمونه، زاهدی در اقدامی بی‌سابقه، از شاه تقاضا کرد که به عده‌ای از همکاران وزارت خارجه که وظایفشان به نحوی با مساله‌ی بحرین ارتباط پیدا می‌کرد، فرصتی داده شود تا نظراتشان را حضوراً بیان کنند.²

اما، نظام شاهنشاهی، حاضر به سهیم کردن نخبگان در پویش تصمیم‌گیری نبود و به دلیل مقاومت در برابر هر نوع بازنگری در قدرت و به خاطر فقدان نهادمندی سیاسی، زمینه‌های لازم و کافی در سطح خارجی برای بهره‌برداری سوء قدرت‌های بزرگ از ساختار معیوب تصمیم‌گیری در ایران در حوزه‌ی سیاست خارجی فراهم شد و در داخل کشور بر تعارض

موجود میان قدرت سیاسی و قدرت اجتماعی افزود و در فرجام به سقوط نظام شاهنشاهی منجر گردید.

مؤلفه‌های شخصیتی و تصورات محمدرضا

صفات کلیدی که شاکله‌ی شخصیت محمدرضا را پی‌افکنند را می‌توان در موارد زیر خلاصه نمود:

مضطرب، ترسو و حمایت‌جو

رشد و نمو در دامن مادری خودستا و پدری خودکامه و دهن‌کجی به استقلال رای و آزادی عمل محمدرضا، دو خصلت ترس و آزارگری به زیردستان را در وجود او نهادینه نمود. در هفت سالگی به ولیعهدی برگزیده شد به فرمان پدر تاجدار، از مادر و خواهر دوقلویش جدا، تا در کاخی جداگانه تعلیم و تربیت شاهانه ببیند، همین امر ضربه‌ی عاطفی شدیدی را به او وارد کرد که با امر ملوکانه‌ی جدید مبنی بر ادامه‌ی تحصیل در سوییس تعمیق یافت. در سوییس علاقه‌ی پایدار به غرب در وجودش نهادینه گردید. محمدرضا از تأثیر مثبت آموزش اجباری در غرب این چنین یاد می‌نماید¹ "در سوییس مزایای آموزش و پرورش دموکراتیک را درک کردم، از همان‌جا بود که من در درون خود علیه پدرم انقلاب کردم و سوگند یاد کردم که خلاف عملکرد او عمل نمایم."¹

ماروین زونیس بر آن است که محمدرضا برای غلبه بر بی‌قراری‌های روحی خود از چند منبع قدرت می‌یافت و در آستانه‌ی انقلاب اسلامی همه‌ی آن منابع قدرت از دست رفته بودند و شاه دچار اختلال در تصمیم‌گیری در مواجهه با رخداد انقلاب شد.

منابع الهام‌بخش و حامی محمدرضا،¹ عبارت بودند از: 1. ارنست پرون دوست دوران تحصیل محمدرضا در سوییس 2. اشرف خواهر دو قلوب شاه و اسدالله علم وزیر دربار 3. باور به حمایت الهی 4. پیوند با نیرومندترین قطب قدرت در دنیا و برقراری ارتباط شخصی با رؤسای جمهور امریکا.

به این قرار شاه جنبه‌های نازل شخصیت خود را با اتکاء به منابع چهارگانه‌ی فوق رفع می‌ساخت. با این حال همچنان اراده‌ای شکننده داشت، چنانچه برای مثال در مصاحبه با خبرنگاران سمح غربی، با استیصال اظهار می‌داشت: "من بالاخره آنقدر به ستوه آمده‌ام که تصمیم گرفتم ما باید دموکراسی را کنار بگذاریم و براساس حکم عمل نمایم."² محمدرضا، اساساً هر عقیده و عمل آگاهی‌بخشی را در حکم پتکی می‌پنداشت که قصد لرزاندن پایه‌های حکومت او را دارد³ و به این خاطر دچار وحشت شدید می‌شد.

بدین‌سان اثر دو خصلت ترس دوران کودکی در زمان زمامداری به صورت و هم‌مک - کاریسمی از کمونیسم و احساس بی‌پناهی و میل به پناه‌یافتن در پرتو حمایت امریکا در نظام بین‌الملل معنا و تجلی یافت و ترکیب نامیمون دلهره‌ها و میل سرکش حمایت‌جویی در نهایت به تزلزل او انجامید که در تصمیم‌گیری‌های متناقض او در دوران سلطنت به خصوص در سال پایانی سلطنت مانند سیاست مشت آهنین در واقعه‌ی میدان ژاله و اقدام به گشایش فضای باز سیاسی و آزادی زندانیان سیاسی، نمود، یافت و همین حرکات زیکزاک‌وار، همچون عاملی شتابزا، شاه را در ورطه‌ی سقوط افکند.

1 - ماروین زونیس، (1370). شکست شاهانه روانشناسی شخصیت شاه، ترجمه‌ی عباس مخبر، تهران، وزارت امور خارجه، سازمان چاپ و

قدرت ستا و قدرت نما

از دوران کودکی، قدرت، بخشی از زندگی شاه به شمار می‌رفت. و تمامیت خواهی او به گونه‌ای بود که "حاضر نبود قدرت را با کسی تقسیم کند، چه رسد به آنکه از آن چشم‌پوشی کند"¹ و سرانجام، مقاومت بر سر توزیع قدرت به مواجهه‌جویی او با مخالفانش در آستانه‌ی انقلاب منجر شد.

به گواهی شواهد بسیار، سخت‌گیری‌های پدر نه تنها از او شخصیتی استوار نساخت که او برای همه‌ی عمر ترسید و ستایش‌گر بی‌چون و چرای قدرت شد و بنا به ذات و درونمایه‌ی قدرت همه‌ی زیردستان را ترساند.

در چاره‌اندیشی برای غلبه بر مخاطرات موجود در نظام بین‌الملل و تحت تأثیر همین خصیصه‌ی قدرت‌ستایی، سیاست غرب‌گرایی را، بر خلاف منطق ژئوپلیتیک هم‌جواری با سردمدار بلوک شرق، پیشه کرد.

تملق‌ستا و تملق‌پذیر

یکی از صفات منفی محمدرضا تملق‌دوستی او بود به گونه‌ای که نه تنها اطرافیان شاه، که شخصیت‌های خارجی نیز از آن صفت در جهت پیشبرد مقاصد دول متبوع خویش بهره می‌بردند. نگاهی به محتوای نوشته‌هایی از سنخ آنچه قدرت‌الله اورنگ، در اوج قدرت‌نمایی محمدرضا با عنوان "شخصیت جهانم، آریامهر" گرد آورده است، نشان می‌دهد، نوع

تعاریف پرطمطراقی که از محمدرضا شاه می‌نمودند، در واقع عمدتاً بهره‌برداری ماهرانه‌ای از روحیه‌ی تملق‌پذیری شاه بود. طعنی از آن گزنده‌تر نبود که محمدرضا شاه که به گفته‌ی باتلر، پرونده‌ی حقوق بشری وی از "سیاه‌ترین"¹ پرونده‌های دنیا بود، به صفت "دموکرات" مورد تحسین واقع می‌شد. به استناد محتویات نوشته‌ی فوق، سردمداران غربی و بلند- پایگان سیاسی دنیا به گاه دیدار از ایران، محمدرضا را با صفاتی چون "رهبری برجسته"، "مدلساز"، "نیرومندترین زمامدار"، "تلاش‌گر برای وحدت مسلمین"، "طراح و مبتکر"، "دارای شخصیت جهانی"، "رکن ثبات در خاورمیانه"، "مدافع آزادی در دنیا" و... مورد ستایش و تمجید قرار می‌دادند. روزولت اظهار می‌داشت که در همه‌ی ممالک آسیا "پادشاهی به دموکرات منشی پادشاه ایران،"² یافت نمی‌شود. دانشگاه هاروارد در درجه دکترا برای افتخاری که به شاه ایران در 16 خرداد 1347 اعطا کرد، محمدرضا شاه را در زمره- ی "رهبران برجسته‌ی قرن بیستم"³ نامید. با این تعاریف محمدرضا سر از پا نمی‌شناخت و "شیوه‌ی تهاجمی‌تری در اداره‌ی کشور و در سیاست خارجی در پیش می‌گرفت"⁴ و برآورد اغراق‌گونه و رویایی از توانمندی و جایگاه ملی و جهانی خود می‌یافت و خود را بی‌نیاز از ایده‌های نخبگان می‌دید.

آخرین ستایش از زنجیره‌ی تملق‌های که از شاه صورت گرفت بر زبان جیمی کارتر، در 1356 جاری شد که قول داد از "رهبر نیرومند"⁵ ایران پشتیبانی کند و ایران را جزیره‌ی ثبات در متلاطم‌ترین بخش دنیا نامید، روحیه‌ی تملق‌ستای محمدرضا بین او و واقعیت

¹ - پرونده‌ی سیاه شاه.

² - قدرت الله اورنگ، (1347)، شخصیت جهانی شاهنشاه آریامهر از نظر سران کشورهای گیتی، تهران، بی‌نا، ص 45.

فاصله انداخت و نتوانست بین دست‌نشاندهی آمریکا با رویکرد تکنولوژیک به غرب در سیاست خارجی تفاوتی قایل شود و در نتیجه ایران را در یک حالت "بی‌قراری عمیق"¹ در آستانه‌ی انقلاب قرار داد.

بدبینی، پارانویای سیاسی

محمدرضا از نوعی بدبینی به همه چیز و همه کس رنج می‌برد. وی همچون پدر، درباره‌ی خطر روس‌ها بزرگ‌نمایی می‌کرد و درباره‌ی انگلیسی‌ها نیز به‌رغم برقراری روابط گسترده تا پایان عمر به مقاصد آنان که می‌توان آن را نوعی "توهم توطئه" دانست، بدبین بود. و چنان می‌پنداشت که همان‌گونه که انگلیسی‌ها پدرش را از صحنه‌ی قدرت خارج ساختند، در اثنای انقلاب با تهییجات و با تبلیغات بزرگ‌نمایانه درباره‌ی سیاست ضد حقوق بشری شاه ایران، در واقع برای همیشه او را از قدرت برکنار ساختند.

ابعاد بدبینی درباره‌ی انگلیسی‌ها در طرز تلقی‌های وی از جهان سیاست چنان عمومیت یافته بود که می‌پنداشت، "عراقی‌ها به‌رغم اتکای روزافزونشان به مسکو در باطن نوکر انگلیسی‌ها هستند."² در تصورات پارانویایی شاه همه‌ی مخالفانش به طریقی آلت دست دشمنان خارجی بودند.

خودشیفتگی، نارسسیم

در تشریح ویژگی نارسسیم آمده است: "افراد خودشیفته قادر به ادراک جهان پیرامون خود به شیوه‌ی عینی نیستند، تنها واقعیتی که آنها می‌شناسند جهان ذهنی، افکار، احساسات، و نیازهای خودشان است... ادراک آنها از جهان بیرون در چهارچوب ذهنیت خود آنها محصور است."¹ کاپلان، برآن باور بود که خودشیفته‌ها "احساس بزرگ‌منشانه از اهمیت شخصی، بی‌نظیر بودن و توقع توجه و تمجید داریم دارند."² براساس تعاریف فوق صفات خودشیفته‌ها در شاه مخصوصاً در دهه‌ی آخر حکومت به چشم می‌خورد.

شرح مرتضی مشیر نماینده‌ی مردم فسا، از دو برخورد متفاوت محمدرضا در آغاز و انجام سلطنتش در شیراز یکی در 1323 که با فروتنی با فارغ‌التحصیلان مدرسه‌ای در شیراز برخورد کرد و یکی در 1355 که همچون فاتح مغروری به دیدار نمایندگان رفت. رفتاری که مشیر آن را "توهین‌آمیز و ملالت‌بار"³ توصیف می‌کند حکایت‌گر بروز بیماری خودشیفتگی در اواخر سلطنت داشت. و همین تغییر برخورد را با همسایگان ایران داشت.

محمدرضا از اینکه تصاویر و مجسمه‌های⁴ او در همه‌ی ادارات وجود داشت، عمیقاً احساس رضایت خاطر می‌کرد و اشتیاقی توصیف‌ناشدنی به مصاحبه با خارجی‌ها و نوشتن درباره‌ی خود داشت و با اغماض‌ترین برداشت، ارایه‌ی تصویری مدرن از ایران را با تصویری عظمت‌گرایانه از اندیشه‌های خویش، اگر نگوئیم ترجیح، که تلفیق می‌نمود.

توهم عظمت

توهم عظمت، در انطباق با نظریه‌ی گوردن آلپورت از صفات اعظم محمدرضاشاه، به شمار می‌رفت که در طول سال‌های حیات سیاسی محمدرضاشاه از استمرار و فراگیری برخوردار بود. برآورد رویایی، از جایگاه و منزلت خود و ایران، شاه را بر آن داشت تا مدعی شود که در واقعه‌ی کنفرانس تهران در 1322، وی به چرچیل پیشنهاد داده است: "باید اول به ایتالیا حمله کنند و پس از آنکه وضع خود را در آنجا تثبیت نمودند از طریق بالکان به حمله‌ی عظیم خود مبادرت ورزند."¹

مصادیقی از عظمت‌طلبی محمدرضاشاه در سیاست خارجی را می‌توان در موارد زیر برشمرد؛ کمک به کردهای عراقی علیه رژیم بعثی، لشکرشی به عمان برای سرکوب شورشیان ظفار، ارسال اسلحه به دولت زیاد باره در سومالی،² حیاتی شمردن اقبانوس هند برای امنیت ملی ایران،³ "کمک مالی به مؤسسه‌ها و مراکز غربی مثل کارخانه‌ی کروپ، کمک 200 میلیون دلاری به بانک جهانی و 580 میلیون دلار به صندوق بین‌المللی پول،⁴ برگزاری جشن‌های دوهزار و پانصدساله، اظهارنظر درباره‌ی وقایع بین‌المللی ارابه‌ی طرح برای مدیریت جهانی⁵ و نقد هنجارها و نهادهای بین‌المللی از دیگر جلوه‌های بلندپروازی-های محمدرضاشاه بود.

¹ - ماموریت برای وطن، ص 101.

² - avery, vol7, 455.

³ - مارک گازویورسکی، (1381)، سیاست خارجی امریکا و شاه ایجاد یک حکومت سلطه پذیر در ایران، ترجمه‌ی جمشید زنگنه تهران، رسا.

شاه تنها شش سال پیش از انقلاب در مصاحبه با خبرنگاری انگلیسی، خود را در مقامی می‌دید که به غرب و شرق هشدار دهد: "ما هرگز شیرهای نفت خود را به روی غرب نخواهیم بست... اگر لازم باشد حاضریم با هر قیمت بجنگیم، حتی اگر کشور به زمینی سوخته تبدیل شود."¹

در آن سال‌ها وی دچار توهم برابری قدرت با کشورهای مانند شوروی که قدرتی چند بعدی به شمار می‌رفتند، شده بود و دست‌کم در سیاست گفتاری، خود را در مقامی می‌دید که ادعا کند: "ایران مقدم‌ترین نیروی حفظ ثبات و صلح" در منطقه است و هشدار می‌داد که چنانچه شوروی به ساختن پایگاه‌های دریایی، نظیر ام‌القصر در عراق، ادامه دهد، "ایران نیز با درخواست داشتن تأسیسات در خلیج فارس از سوی آمریکا موافقت خواهد کرد."²

محمد رضا در یکی دیگر از حالات توهم‌آلودش، اظهار می‌دارد که: "امریکایی‌ها باید بدانند که مخالفت ما با دخالت بیگانگان در خلیج فارس جدی است، آمریکا باید درک کند که ما یک کشور مستقل هستیم و در مقابل هیچ‌کس سر فرود نمی‌آوریم"³ و این در حالی است که دولت ایران در صدر بیست کشور دنیا با درجه‌ی وابستگی شدید به آمریکا قرار داشت.

یکی از اشتیاق‌های بلندپروازانه‌ی محمد رضا، تبدیل کردن ایران به یک قدرت پلیسی با توان بازدارندگی بود که بیش از حد جاه‌طلبانه و کوتاه‌بینانه جلوه می‌کرد، زیرا "حدنهایی ادعای او می‌توانست این باشد که یک قدرت منطقه‌ای وابسته است و توانایی حفظ استقلال

خود در بلندمدت بی‌کمک امریکا را ندارد.¹ در تکوین و تجلی صفت توهم عظمت در وی، عوامل چندگانه‌ی زیر اثرگذار بودند:

1. پادشاه کشوری با جاذبه‌های فراوان ژئوپولیتیک و بهره‌مندی از موقعیت بری و بحری و گذرگاهی. شاید بتوان اظهارات زیر را مصداقی از وقوف شاه به چنان موقعیتی دانست:

"خلیج فارس برای کشور من مسأله‌ی مرگ و زندگی است، یا بهتر است بگویم زندگی یا مرگ است."²

2. قرار گرفتن در مرکز انرژی جهان و دارا بودن منابع عظیم گاز و نفت و افزایش چهار برابری قیمت نفت،³ چاپ تصویر محمدرضا در نوامبر 1974 بر صفحه‌ی نخست تایمز به عنوان امپراطور نفت.

3. ژاندارم شدن ایران در منطقه. اشتیاق و اراده‌ی فردی محمدرضا در تحقق هژمونیک-گرایی و بازتولید قدرت آسیایی ایران، خلاء قدرت ناشی از خروج انگلیسی‌ها از خلیج فارس، افزایش قیمت نفت، سیاست تسلیحاتی جنون‌آمیز محمدرضا دکترین نیکسون و محول نمودن مسئولیت منطقه‌ای به قدرت‌های محلی امکان جلوه‌گری به آن داد. از عوامل مؤثر بر ژاندارمی ایران در منطقه بود که محمدرضا همه‌ی علل و عوامل مساعد در چنان رخدادی را به سود خود، مصادره به مطلوب نمود. در برآورد آمیخته به وهم و بلندپروازی از موقعیت خود و کشورش بود که فلسفه‌ی سیاست تسلیحاتی ایران را برای سفیر امریکا، این چنین تشریح کرد: "برای امریکا فروش اسلحه یک

مسأله‌ی تجاری است، ولی تهیه‌ی اسلحه برای ما حکایت مرگ و زندگی است. من بودجه‌ی مملکت را تأمین می‌کنم. حتی اگر به قیمت گرسنگی مردم باشد.¹

4. از دیگر عوامل اثرگذار بر بلندپروازی‌های محمدرضا را می‌توان در پشتیبانی روحی و متحد استراتژیک بودن امریکا در منطقه دانست. چنانچه، جانسون با کلمات نوازش-گرانه‌ای به شاه اظهار داشته بود: "ایران امروز تحت رهبری پادشاه خردمند و دلیر خود برای نوسازی اجتماعی و اقتصادی و گسترش عدالت اجتماعی و پیشرفته‌ترین ملل جهان مجاهدت می‌کنند."²

بازتاب مولفه‌های شخصیتی محمدرضا بر سیاست منطقه‌ای ایران

سیطره‌ی روحیه‌ی ترس و حمایت‌جویی در وجود محمدرضا او را هر چه بیشتر متوجه ضمانت‌طلبی از امریکا برای خط‌مشی‌هایش در منطقه نمود و همین موضوع ابعاد انزوای منطقه‌ای فزاینده‌ی رژیم پهلوی را پیچیده‌تر می‌کرد. رویه‌ی شوروی‌ها در کمک‌های نظامی به سوریه، عراق و هندوستان، شاه ایران را در دلهره‌ی "گرفتارشدن در حلقه‌ی دشمنان منطقه‌ای"³ افکند، و سبب شد او متمایل به یافتن موثلفانی در فراقاره شود.

بنیاد سیاست منطقه‌ای محمدرضا بر واهمه‌ی افراطی از عملیات بر اندازنده‌ی کمونیست-ها، تظاهر به همکاری منطقه‌ای و برقراری تشکیلاتی جهت امنیت جمعی قرار داشت. در باورداشت‌های ویژه‌ی شاه، تنها ارتش مجهز ایران یارای آن داشت که حافظ صلح جمعی

در منطقه باشد تا ارتش نقش "عامل عمده‌ی تأمین ثبات و استقلال حافظ آرامش ایران در دنیای پر آشوب"¹ را ایفا کند.

بازتابی از دلهره‌های مداوم و خصیصه‌ی بیگانه‌ترسی محمدرضا در سیاست گفتاری وی درباره‌ی تأمین صلح در خاورمیانه هویدا است، شاه ایران دست‌کم دو شرط اساسی زیر برای صلح در منطقه را لازم می‌دانست:¹ ایجاد دموکراسی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی در داخل کشورها 2. مامونیت از خرابکاری و نفوذ تدریجی و تجاوز.²

شگفت آن که در حالی که سیاست شاه، در غلطیدن در دامن امریکا و هم‌پیمان منطقه‌ای آن اسرائیل در داخل کشور به انقلاب بر ضد برنامه‌ی وی خاتمه یافت و در سطح بیرونی موجی از نگرانی در شوروی و حتی همسایگان را برانگیخت، اما شاه خیال‌پرداز ایران در تبعیدگاه ابرام می‌ورزید که: "هدف اصلی من در سیاست خارجی این بود که ایران بهترین روابط را با کلیه‌ی کشورهای همسایه و هم‌مرز داشته باشد."³

به‌رغم اعلام سیاست همسایه‌گرایی و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز، در سیاست کرداری محمدرضاشاه همچنان آنان مورد بی‌مهری شدید سیاسی ایران قرار داشتند. از سوی دیگر عربستان و مصر به دلیل برخورداری از پاره‌ای جذابیت‌ها برای سروری در خاورمیانه، حس حسادت او را برمی‌انگیختند، دیگر کشورهای عرب مانند عراق را بارها تحقیر نمود. درباره‌ی افغانستان، ترکیه و پاکستان در سیاست گفتاری بنا را بر برابری "دوستی و

همبستگی کامل¹ نهاده بود، ولی در سیاست کرداری، همواره درصدد القای برتری خود بر آنها بود.

در سیاست منطقه‌ای، بارها به تحقیر جمال عبدالناصر که تا دهه‌ها در حافظه‌ی جمعی اعراب، منزلتی بس والا یافت، می‌پرداخت. و او را "فرعون سبکسر مصر"، "جاه‌طلب" و آدم‌کش² و "کسی که بین مسلمین نفاق افکنده"² می‌نامید. در سال‌های 1353-1354، فقط چند سال پیش از سقوط پهلوی و پیش از آن که با وقوع انقلاب معادله‌های جاری قدرت در منطقه درهم پیچیده شود، شاه طرز تلقی‌اش از ساختار قدرت منطقه‌ای را این چنین تشریح می‌کرد: "خنده‌دار است، بدون توان دفاعی ایران آنها در مقابل کمونیست‌ها مرده‌اند. اولین انتخاب ما همکاری است و انتخاب دوم ما این است که در صورت لزوم به تنهایی پیش برویم."³

بارها محمدرضا، اصطلاح تحقیرگرانه‌ی "عراق مفلوک"، "عراق بینوا" را برای کشور همسایه به کار برد. و این گفته‌ی اندیشیده شده‌ی ماکس وبر، جامعه‌شناس آلمانی را نشنیده گرفت که "یک ملت شکست را می‌تواند تحمل کند اما تحقیر را هرگز" و بنابراین تاوان تحقیرهای محمدرضا را در فردای انقلاب، مردم ایران در جریان جنگ نابرابر عراق علیه ایران متحمل شدند.

از سوی دیگر هر قدر در رفتار محمدرضا نسبت به دولت‌های مسلمان منطقه، اثراتی از تفرعن و کم‌مهری هویدا بود، با بی‌اعتنایی به متغیر محیط ملی، تصمیم به شناسایی دو فاکتو اسرائیل غیرمسلمان نمود.

این تصمیم، اعتراض شیخ محمود شلتوت رییس دانشگاه الازهر را برانگیخت. وی تصمیم شاه ایران به شناسایی گروهی راهزن اسرائیلی را مورد شماتت قرار داد و خواستار تجدید نظر شاه در آن تصمیم شد.

اما محمدرضا پاسخ داد "روش ما در شناسایی دوفاکتو مکرر مورد تقدیر ممالک و ملل اسلامی واقع گردیده و درصدد تغییر این روش نیز نیستیم."¹

خردانگاری ارزش‌های اسلامی مورد پذیرش جامعه‌ی ایران و منطقه از سوی شاه در گاه تصمیم‌گیری شناسایی دوفاکتو اسرائیل و تعمیق آن تا حد افزایش روابط چند جانبه با اسرائیل،² دست‌کم دو بازخورد را ایجاد کرد؛ در سطح داخلی بر دامنه‌ی واگرایی داخلی افزود و به سقوط شاه انجامید و در سطح منطقه‌ای ابعاد انزوای شاه را تشدید نمود.

بازتاب خصوصیات فردی محمدرضا بر سیاست جهانی ایران

خط‌مشی‌گذاری در سیاست جهانی نیز بر ترکیب غریب برآوردی ترس‌آلود و در عین حال بسیار بلندپروازانه‌ی محمدرضا، از موقعیت جهانی ایران استوار شده بود. پارادوکس-های شخصیتی وی که البته پاره‌ای از آنها متأثر از خصوصیات محیطی و فرهنگ سیاسی ایران بود، بر شالوده‌ی فکری و عملی سیاست‌گذاری خارجی ایران اثرات خود را بر جای گذاشت.

برای نمونه، احساس نیرومند و پایدار بیگانه‌گریزی، محمدرضا را در هر دهه بیش از دهه‌ی پیش از بزرگترین همسایه‌ی ایران و ابرقدرت جهان دور نمود. و با وجود روابط مستمر بازرگانی و فنی تا آخرین دهه‌ی حکومت پهلوی، اما محمدرضا از قدرت شوروی دچار هراس بود و در مراحل شوروی‌ترسی در او به کمونیسم‌ستیزی¹ معنا و تعبیر می‌یافت. بدگمانی شدید محمدرضا به مقاصد توسعه‌طلبانه‌ی شوروی، سبب شد ایران به حلقه‌ی مهم سیاست سد نفوذ شوروی، تبدیل شود. در پیش گرفتن سیاست تسلیحاتی نامتعارف و تهاجمی و پیوستن ایران به پیمان بغداد و عضویت در سنتو، همگی افزون برگفتمان غرب‌گرایی، روی دیگر سکه‌ی شوروی‌ترسی به شمار می‌رفت.

در سال‌های واپسین حکومت، تغییر چهره دادن ایران به کشوری با ارتش رفورم یافته، جمعیت زیاد، روحیه‌ی ملی سلطه‌گرایانه، درآمد سرشار نفت و ثباتی بالاتر از معدل ثبات منطقه‌ای ایران را آماده پذیرای سمت "بزرگترین نیروی حافظ صلح در خاورمیانه" و به تعبیر دیگر ژاندارمی، نمود. گرچه شرایط یاد شده برای سلطه‌گرایی ایران در منطقه لازم بود، اما کافی نبود، هراس‌های غریب به علاوه ویژگی‌های نارسیمی و جاه‌طلبی‌های محمدرضا که از نگاه برخی از غربی‌ها "برجسته‌ترین و شاید تنها فرمانروای بانفوذ خاورمیانه"² به شمار می‌رفت، در فرجام باعث شد، شاه با اشتیاق این سمت را بپذیرد و شرط کافی را برای این موقعیت فراهم آورد.

سرانجام اینکه، محمدرضا، متحد استراتژیک و ممتاز امریکا در دهه‌ی 1970 شد. که میان اتخاذ این سیاست با آمال و طرز برداشت‌های شخصی محمدرضا رابطه‌ی معناداری

وجود داشت. اشتیاق به جلوه‌گری و خودنمایی که از همان آغاز نوجوانی در محمدرضا وجود داشت در دوران پادشاهی دربرقراری رابطه با قدرتمندترین قدرت دنیا، که امکان مطرح شدن هر چه بیشتر در جهان را به او می‌داد، نمایان شد.

یکی از تصورات نادرست محمدرضا از نقشش این بود که باید پادشاهی باشد که غربی‌ها و به خصوص امریکا او را تأیید کنند و به لحاظ روانی، نیاز مستمری به تأیید غربی‌ها¹ می‌دید و بارها به بازنگری وظایف خویش از دریچه‌ی انتظارات غربی‌ها می‌پرداخت و همین واقعیت بر وخامت اوضاع می‌افزود و واگرایی میان قدرت سیاسی و قدرت اجتماعی در داخل ایران را غیرقابل جبران‌تر می‌ساخت.

شاه این وضعیت بفرنج را با برقراری رابطه‌ی شخصی با روسای جمهور امریکا برطرف می‌ساخت و دچار این تصور شده بود که نه تنها ظل‌الله است که ظل نمایندگی، قدرتمندترین قدرت دنیا را نیز عهده‌دار است و این امر به او قدرت روانی می‌بخشید.

آن رابطه‌های شخصی روسای جمهور امریکا را متقاعد کرده بود که شاه ایران عطش سیری ناپذیری برای قدرت‌نمایی دارد، و در پرتو برخورداری از پشتیبانی یک قدرت حامی جهانی، می‌تواند امیال منطقه‌ای خود را جامه‌ی عمل ببوشاند و پس از آن بود که امریکا راهبرد منطقه‌ای خود را مصروف کانالیزه نمودن برنامه‌های شاه و انطباق آن با منافع پایدار خویش، در خاورمیانه نمود.

خط مشی غرب‌محوری، که ایران به خصوص پس از کودتای 28 مرداد 1332 در سیاست خارجی در پیش گرفت بر قدرت روانی محمدرضا می‌افزود.

شاه با انجام برخی از اعمال بلندپروازانه که ذکر آن در سطور پیش رفت سرانجام خود را در سطحی فراتر از ایران مطرح کرد، تا جایی که پاپ پل ششم از آرزوهای وی برای "سعادت ملل جهان" یاد کرد. سردبیر کل خبرگزاری آلمان، از مورد توجه واقع شدن ایران و "شخصیت جهانی شاه"¹ در محافل سیاسی جهان خبر داد.

نتیجه‌گیری

در جوامع توسعه‌نیافته که نهادهای دموکراتیک کارکردی تقلیل‌گرا دارند و تحت‌الشعاع قدرت فردی تصمیم‌گیرنده هستند، تصمیم‌های قایم به فرد گرفته می‌شود، در این جوامع بسته، همانند ایران دوره‌ی پهلوی تصمیم‌گیری بسیار کم تحت تأثیر افکار عمومی و گروه‌های ذی‌نفوذ و مطبوعات، پارلمان و ... صورت می‌گیرد. از زاویه‌ی نگاه این پژوهش نیز، سیستم و نظام سیاسی موجود در هر کشور الگوی تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری را تا حدود زیادی مشخص می‌سازد، به این معنا که عموماً در سیستم‌های باز، عوامل داخلی و خارجی اثرات قابل ملاحظه‌ای بر فرایند تصمیم‌گیری می‌گذارند، چه نظام بوروکراسی اشتیاق به اخذ تصمیم‌های کارشناسی شده دارد و لذا تصمیم‌ها در این نوع سیستم‌ها، کند، اما نسبتاً دقیق گرفته می‌شود. در صورتی که در جوامع بسته، محیط آزادی برای بازیگران متعدد ایجاد نمی‌شود. و به دلیل نبود تفکیک مناصب از مقامات و عدم سلسله‌ی مراتب اداری تصمیم‌گیری شتاب‌زده و با حداقل دقت و تأمل صورت می‌گیرد. این وضعیت با روحیه ناشکیبای

محمدرضا پهلوی نیز همخوان بود که می‌خواست هرچه زودتر ایرانی مدرن برپا نماید و زود با زور همراه شد و سبب سقوط حکومت پهلوی گردید.

همچنین، ساختار نظام بین‌الملل بر ماهیت و فرم تصمیم‌گیری به خصوص در کشورهای توسعه‌نیافته و آسیب‌پذیر اثر غیر قابل انکاری دارد برای نمونه، در فضای چند قطبی و دو قطبی حتی برای کشورهای ضعیف به گونه‌ی نسبی امکان بازیگری محدود وجود دارد، اما در فضای تک قطبی امکان بازیگری محدود هم از کشورهای آسیب‌پذیر سلب شده و ناگزیر از استحاله‌ی در هژمون بین‌الملل خواهند شد.

در این دوره ایران بارها زیر فشار نظام بین‌الملل اقدام به تصمیم‌گیری نمود، همانند تداوم سیاست بی‌طرفی در جنگ جهانی دوم، پذیرش قطعنامه‌ی شورای آتلانتیک در 1941 و نقش‌آفرینی در برپایی سازمان ملل و در سال‌های بعد با انجام اصلاحات ارضی و در واپسین سال‌های حکومت، هم تصمیم اجباری به تحقق سیاست فضای باز سیاسی که چون عاملی شتابزا به سقوط شاه انجامید، که بی‌تأثیر از فشار دولت‌های غربی نبود.

ساختار ناعادلانه‌ی قدرت در ایران شاه را از اختیارات گسترده‌ی حقوقی برخوردار نمود به علاوه فزون‌خواهی و انحصارطلبی محمدرضا، سبب شد در عمل علاوه بر برخورداری از چهارچوب قدرت قانونی دامنه‌ی قدرت را، فراتر از آنچه که در قانون پیش-بینی نموده بود، گسترش دهد.

موقعیت شاهانه باعث شد که ویژگی‌های فردی محمدرضا درسطحی به گستردگی کشورش تجلی نماید. تصورات نادرست محمدرضا از نظام بین‌الملل و معادلات جهانی قدرت، زمینه‌ساز تصمیم‌های ناندیشیده‌شده گردید، بازتاب خصلت خودشیفتگی، در گاه

بخردانه‌ترین تصمیم را، بی‌نیاز از آراء کارشناسی شده، دارد. بدبینی و پارانویای سیاسی شاه، زمینه‌ساز این تصور شده بود که دست پنهان قدرت انگلیسی‌ها در ورای هر رخداد بین‌المللی وجود دارد.

روحیه‌ی بدبینی و عدم اعتماد به نخبگان و روشنفکران برای سهم شدن در پویش‌های تصمیم‌گیری و شخصی شدن شدید قدرت، سبب سوءاستفاده‌ی قدرت‌های بزرگ از رویه‌ی نادرست تصمیم‌گیری در ایران شد و غالباً به سود منافع ملی کشورشان، در روند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی ایران، مداخله می‌کردند.

در انطباق با نظریه‌ی گوردن آلپورت، شاه "عظمت‌گرایی متوهم" بود و در انطباق با تئوری رایموند کاتل، شاه آیینی صفات محیطی خود، دچار وهم، درباره‌ی جایگاه کشورش در معادلات پیچیده‌ی قدرت بود، قدرت‌نما و تملق‌ستا بود و کشورهای دیگر به گاه تنظیم اهداف دیپلماتیک خود صفات‌های وی را در نظر داشتند. یکی از صفات پایه‌ای شاه، اشتیاق به حمایت‌جویی بود که به استیلا‌ی امریکا بر مقدرات ایران انجامید.

عوارض زیان‌بار قدرت متمرکز شاه، در عرصه‌ی سیاست خارجی، به این صورت بروز کرد که تصمیمات مهم گاه بدون رعایت حداقل تشریفات قانونی با شتاب و سادگی اتخاذ می‌شد و لذا قدرت‌های بزرگ می‌توانستند خواسته‌ها و منافع کشورشان را به این دولت خودگسترش و این قدرت شخصی شده، دیکته نمایند.

پارادوکس‌های شخصیتی محمدرضا، همچون بیگانگه‌گریزی و بیگانگه‌ترسی، دست‌نشانده‌ی و برابری‌خواهی، ترسو و عظمت‌گرا بودن که به ویژه، بر کردار و رفتار شاه در قبال قدرت‌های بزرگ، نمود یافت، محقق را در درک شخصیت و طرح ویژه‌ی فکری محمدرضا، با

فکری محمدرضا، بازتولید قدرت آسیایی، هژمونیک‌گرایی در خط‌مشی خارجی و مدرنیزه کردن ساختارهای اقتصادی و فرهنگی در داخل کشور بود. اما محمدرضا نیز به جمع‌بد معامله‌گرانی پیوست که در انجام معامله تنها به آنچه به دست می‌آورد، می‌اندیشند و نه آنچه از دست می‌دهند و برای تحقق طرح ویژه‌ی فکری خویش در سطح جهانی پا را از مرحله‌ی پیوستگی با غرب فراتر نهاد و به دست‌نشانندگی امریکا تن در داد و در سطح منطقه‌ای با پذیرش پست نیابتی قدرت امریکا در ژاندارمی کردن، منطقه را به سوی شرایط بحرانی "صلح مسلح" سوق داد و در داخل کشور، با اتکاء به درآمد هنگفت نفت، بیش از پیش خود را بی‌نیاز از طبقات و نیروهای اثرگذار اجتماعی دید و واگرایی میان قدرت سیاسی و قدرت اجتماعی را فزونی بخشید و سرانجام تعارض میان حاکمیت و مردم به آستانه‌ای رسید که، مفری جز انقلاب نمودن، نیافتند.

ژئوپلیتیک‌شناسی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

The Influence of Personality in the Process of Decision Making in the Foreign Policy of Iran during the Last Decade of the Reign of the Second Pahlavi Monarch

Abstract:

Mohammad Reza Shah's personality affected the foreign policy of Iran. This presupposition is based on the theory of James Rosena according to which in under developed countries personality affects decision making. This article examines this phenomenon which in combination with internal social factors accelerated the decline of the regime.

Keywords: Mohammad Reza Shah, decision making, foreign policy, Iran, personality

فهرست منابع و مآخذ

- اکبری، محمدعلی، (1382)، دولت و فرهنگ در ایران 1357-1304، تهران، روزنامه‌ی ایران، موسسه‌ی انتشاراتی.
- ازغندی، علی‌رضا، (1376)، روابط خارجی ایران (دولت دست‌نشانده) 1320-57، تهران، قومس.
- اورنگ، قدرت‌الله، (1347)، شخصیت جهانی شاهنشاه آریامهر از نظر سران کشورهای گیتی، تهران بی‌نا.
- بجورنلوند، بریتا، (1385) جنگ سرد، ترجمه‌ی مهدی حقیق‌خواه، تهران، ققنوس.

- بیل، جیمز، (1371)، عقاب و شیر (تراژدی روابط ایران و آمریکا)، ترجمه‌ی مهوش غلامی، تهران، کوبه.
- بولارد، ریدر، (بی تا)، نامه‌های خصوصی و گزارش‌های محرمانه‌ی سرریدر بولارد، ترجمه‌ی غلامحسین میرزاصالح، تهران، بی‌نا.
- پهلوی، محمدرضا، (1345)، انقلاب سفید، تهران، کتابخانه‌ی پهلوی.
- _____، (1371)، پاسخ به تاریخ، ترجمه‌ی شهریار ماکان، تهران، شهرآب.
- _____، (1347)، ماموریت برای وطنم، تهران.
- حاجی‌یوسفی، امیرمحمد، (1384)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در پرتو تحولات منطقه‌ای، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه.
- راجی، پرویز، (1368)، در خدمت تخت طاووس، ترجمه‌ی حسن ابوترابیان، تهران، اطلاعات.
- زاهدی، اردشیر، (بی تا)، رازهای ناگفته‌ی اردشیر زاهدی در گفت و گو با پری اباصلتی، تهران.
- زرگر، علی‌اصغر، (1372)، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره‌ی رضاشاه، تهران، پروین.
- زندفرد، فریدون، (1379)، ایران وجهانی پرتلاطم خاطراتی از دوران وزارت امور خارجه 1326-1359، تهران، شیرازه.
- زونیس، ماروین، (1370)، شکست شاهانه روانشناسی شخصیت شاه، ترجمه‌ی عباس مخبر، تهران، وزارت امور خارجه، سازمان جاب و انتشارات.

- _____، (1375)، مبانی و مدل‌های تصمیم‌گیری در سیاست خارجی، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه.
- شاملو، سعید، (1382)، مکتب‌ها و نظریه‌ها در روانشناسی شخصیت، تهران، رشد.
- علم، اسدالله، (1371)، گفت و گوی من باشاه (خاطرات محرمانه)، زیر نظر عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، طرح نو.
- فتاحی، محمدابراهیم، (1382)، جستارهایی درباره تئوری توطئه در ایران، تهران، نشرنی.
- فروغی، محمود، (1383)، خاطرات محمود فروغی کفیل وزارت خارجه و سفیر ایران در امریکا، به کوشش حبیب لاجوردی، تهران، کتاب نادر.
- قانون، مرتضی، (1381)، جستاری در روابط ایران و اسرائیل، تهران، طبرستان.
- کاپلان، هارولد و دیگران، (1368)، نورزها و اختلالات شخصیت، ترجمه‌ی نصرت‌الله پورافکاری، تبریز، بی‌نا.
- کریمی، یوسف، (1384)، روانشناسی شخصیت، تهران، مؤسسه‌ی نشر ویرایش.
- کی استوان، حسین (1355)، سیاست موازنه‌ی منفی در مجلس چهاردهم، تهران، انتشارات مصدق.
- لاینگ، مارگارت، (1371)، مصاحبه با شاه، ترجمه‌ی اردشیر روشنگر، تهران، البرز.
- گازیورسکی، مارک، (1381)، سیاست خارجی امریکا و شاه ایجاد یک حکومت سلطه‌پذیر در ایران، ترجمه‌ی جمشید زنگنه، تهران، رسا.
- محمدی، منوچهر، (1377)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران اصول و مسایل، تهران، دادگستر.

- مصفا، نسرین، (1385)، نگاهی به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران، وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ملک محمدی، حمیدرضا، (1381)، از توسعه‌ی لرزان تا سقوط شتابان، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- میرفندرسکی، احمد، (1382)، دیپلماسی و سیاست خارجی ایران از سوم شهریور 1320 تا 22 بهمن 1357، تهران، علم.
- همایون کاتوزیان، محمدعلی، (1372)، اقتصادسیاسی ایران، ترجمه‌ی محمدرضا نفیسی و دیگران، تهران، ققنوس.
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، (1378)، در حاشیه‌ی سیاست خارجی از دوران نهضت ملی تا انقلاب، تهران، گفتار.
- _____، (1373)، سیاست خارجی ایران در دوره‌ی پهلوی، تهران، البرز.
- هویدا، فریدون، (13)، سقوط شاه، ترجمه‌ی ح.ا.، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- هیکل، حسنین، (1366)، ایران روایتی که ناگفته ماند، ترجمه‌ی حمید احمدی، تهران، بی تا.

مقالات

- اوئن، دیوید، (1387)، "بیماری شاه ودولتهای غربی"، ترجمه‌ی عبدالرضا هوشنگ مهدوی، فصلنامه‌ی اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال بیست و دوم، شماره 11 و 12.
- کتابه، محمود، (1383)، "نظریه نظام جهانی، جان فوران و انقلاب اسلام، ایران"، مجله‌ی

- ملکی، عباس، (1381)، "تصمیم‌گیری در سیاست خارجی ایران (رهیافت تجربی)"، فصلنامه‌ی علوم سیاسی.

روزنامه

- اطلاعات، 6 مرداد 1339، 28 ژوئیه 1960.

- کیهان، 6 مرداد 1339، 28 ژوئیه 1960.

منابع لاتین

- Avery, Peter, The Cambridge History of Iran, Cambridge University, press, vol. 7, 1991.

- Rosenau, James, The scientific study of foreign policy, New York, free press, 1971, pp 95-150.